**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010923**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در این هست که آیا استصحاب تنها آثار طریقی را ثابت می‌کند و آثاری که در نفس قطع هم بار شده آن آثار را بار می‌کند. یک تعبیری مرحوم آقای صدر در آغاز بحث دارند، الآن هم این تعبیر مسامحه‌آمیز است. تعبیر ایشان این هست که لا اشکال فی قیام الاستصحاب مقام القطع الطریقی ای اثبات التنجیز و التعذیر المترتب علی المتیقن. این که تنجیز و تعذیر را ما بر متیقن مترتب بدانیم به نظر درست نمی‌آید. تنجیز و تعذیر آثار علم به شیء است. تنجیز یعنی عقاب آورتر. آن چیزی که منشأ عقاب می‌شود لا اقل احتمال شیء، واقع بما هو واقع آن تنجیز نمی‌آورد. آن مقداری که مسلم هست، جایی که واقع باشد ولی هیچگونه نسبت به آن نباشد، غفلت مطلق. جهل مرکب من غیر تقصیرٍ. این عقاب نمی‌آورد که. بنابراین یک مرحله‌ای از اثبات اینجا معتبر هست. حالا اگر ما قائل به قبح عقاب بلا بیان بشویم تنجیز در مرحلۀ اوّل بر یقین بار می‌شود. اگر قائل به منجزیت احتمال و مسلک حق الطاعة باشیم احتمال هم منجز است. ولی واقع که نفس متیقن هست اثرش تنجیز نیست و تعذیر هم نفی التنجیز است، یعنی عقاب ناآوری، عدم استحقاق عقاب. رابطۀ بین تنجیز و تعذیر عدم و ملکه است. در جایی که اصلاً عقاب مطرح نیست و زمینه‌اش وجود ندارد تعذیری هم نیست. تعذیر یعنی مقتضی عقاب باشد، شارع عقاب نکند. ولی در موارد غفلت، موارد جهل مرکب من غیر تقصیرٍ آنجا هم تعذیر مطرح نیست. آن اصلاً زمینۀ عقاب نیست که تعذیر مطرح باشد. این تعبیر، تعبیر خوبی نیست، اثبات التنجیز. من روی این برمی‌گردم، این تعبیری که ایشان اینجا دارد که این اثر، به یک معنا ایشان ناچار هم هست به این شکل بحث را مطرح کند و آن این هست که استصحاب گاهی اوقات خود حکم شرعی را ما استصحاب می‌کنیم، وجوب حکم شرعی را. ایشان می‌گوید معنای وجوب حکم شرعی استصحاب کردن این است که آن تنجیزی که آن حکم شرعی داشت در ظرف شک هم آن تنجیز را شما بار کن. که عرض کردم این معنایش این استک ه تنجیزی که در ظرف قطع و به جهت قطع ایجاد شد شما در دفع شک هم بار کن. تنجیز وصف قطع است، بنابراین به این شکل ایشان بحث را دنبال کرده. البته به نظر می‌رسد که اصلاً نیازی نباشد به این شکل بحث را طرح کنیم. چون جوهرۀ استصحاب و سایر اصول عملیه، اصلاً لُبّ همۀ اصول عملیه جعل حکم مماثل است. بنابراین شما وقتی استصحاب حکم می‌کنید، این معنایش این است که شارع مقدس یک حکم مماثلی جعل کرده است. و این حکم مماثل مانند خود حکم واقعی که به آن علم پیدا می‌شود موضوع حکم عقل هست بالتنجیز و عقاب آور است. تنجیز و تعذیر در نتیجه نسبت به حکم عقل ادلۀ استصحاب ورود دارد. یعنی موضوع حکم عقل به عقاب‌آوری این بحث حکم هست، جامع حکم. چه حکم واقعی باشد چه حکم ظاهری باشد که حکم ظاهری مماثل حکم واقعی است. حالا این یک نکته.

نکتۀ دیگر تنجیز و تعذیر را به یک معنای دیگری هم می‌شود معنا کرد که آن معنا هم باز برای علم است. تنجیز به معنای فعلیت، فاعلیت دادن به حکم. ما عقیده‌مان این هست که فعلیت حکم و فاعلیت حکم یکی است. آقای صدر اینها بین فعلیت حکم و فاعلیت حکم فرق می‌گذارند. و فاعلیت را اینجور معنا می‌کنند که این که حکم محرّک باشد، مؤثر باشد و فاعل، فاعل یعنی کارا، کارایی داشته باشد در مخاطب. این کارایی داشتنش ایشان اسمش را فاعلیت می‌گذارد. تنجیز و تعذیر را به معنای این که حکم به مرحلۀ فاعلیت برسد. فاعلیت حکم هم برای واقع نیست. فاعلیت حکم، لا اقل احتمال واقع است. بنابراین تنجیز و تعذیر را به معنای فاعلیت داشتن حکم و فاعلیت نداشتن حکم هم معنا بکنیم اثر واقع نیست، به یک معنا اثر قطع است.

شاگرد: منظورشان این نیست که وقتی یقین پیدا می‌کنند بر خود واقع عقاب می‌شوند نه بر یقین هم.

استاد: بله، ولو بر واقع عقاب بشوید، ولی یقین درش جزء موضوع است. ما در این بحث قطع طریقی و قطع موضوعی یک تمام الموضوع داریم، یک جزء الموضوع داریم. اگر بحث تمام، اینجا به هر حال چون در ظرف قطع عقاب می‌آورد، عقاب ولو بر واقع هم باشد معنایش این است که اگر به واقع قطع حاصل شود عقاب می‌آورد، یعنی جزء الموضوعش قطع است، جزء الموضوعش واقع است، بنابراین البته این چون مبتنی بر این هست که ما در بحث تجری، تجری قائل به عقاب نباشیم که آقای صدر مبنایشان این نیست. به خصوص بر مبنای آقای صدر که نفس تجری را عقاب‌آور می‌داند که مطلب واضح‌تر است. اگر نه، اگر نفس تجری را عقاب‌آور بدانیم، عقاب بر اعتقاد بار می‌شود. کسی که اعتقادی داشته باشد، ولو اعتقاد مطابق با واقع نباشد عقاب‌آور است. قطع به واقع عقاب می‌آورد ولو مطابق با واقع نباشد. بنابراین کسی که تجری می‌کند عقاب می‌آورد. ما مرادمان از قطع طریقی قطعی هست که هیچ گونه جزء الموضوع هم نباشد. این یک نکته‌ای که در اینجا بحث ابهام دارد این است که قطع طریقی و موضوعی این موضوعی که مورد بحث ما هست جایی که جزء الموضوع باشد هم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. استدلالاتی که حالا بعد می‌آییم، استدلالاتی که وجود دارد این استدلالات قطع جزء الموضوع را هم شامل می‌شود. اگر قطع جزء الموضوع هم باشد طبق بیان مرحوم آقای صدر نباید استصحاب جایگزین او بشود. اگر بحث تنجیز و تعذیر باشد، تنجیز و تعذیر یا اثر قطع است تنها، بنابراین عقاب‌آوری تجری است. یا اثر واقع معلوم است که آن وقت معنایش این است که قطع در آن جزء الموضوع است. این که اثر برای لفظ واقع باشد و هیچ تأثیری قطع نداشته باشد این درست نیست. حالا نسبت به فاعلیت به معنای تحریک آن هم شبیه همین بحث‌ها هست که ما فاعلیتی که اینجا می‌خواهیم در نظر بگیریم چه فاعلیت را می‌خواهیم بگوییم؟ یک فاعلیتی ما داریم، فاعلیت تخیلی. این فاعلیت که بر قطع غیر مصیب به واقع هم مترتب می‌شود. من یقین دارم نماز جمعه واجب است، نماز جمعه واقعاً واجب نیست، تحریک می‌شوم. این نسبت به این تحریک ولو تحریک از واقع حکم نباشد نسبت به این نفس قطع تمام الموضوع است. ولی ما ممکن است بگوییم که آن که ما برایمان مهم است آن که آن حکم واقعی مؤثر واقع بشود. آن حکم واقعی مؤثر واقع شدنش قطع درش جزء الموضوع است. حکم واقعی به توسط این که قطع به او حاصل می‌شود مؤثر و محرک واقع می‌شود. پس بنابراین تنجیز و تعذیر را که ایشان مربوط به متیقن می‌داند و قطع طریقی در موردش قائل هست این مطلب درست نیست و این را من برمی‌گردم در موردش صحبت می‌کنم. خود همین ممکن است در نحوۀ بحث ما دخالت داشته باشد. ولی عرض کردم به نظر می‌رسد که قطع در استصحاب جعل حکم مماثل است. صحبت سر این است که این حکم مماثلی که جعل می‌شود حکم مماثلی هست که مربوط به متیقن است؟ یک حکمی وجود دارد که این حکم خود متیقن است یا متیقن و موضوع برای یک حکمی است. این حکمی که مماثلش به وسیلۀ استصحاب جعل می‌شود این مماثلش نسبت به آن حکم مماثل شما در نظر بگیرید. بگویید در جایی که قطع ما به یک حکمی باشد، یا به یک موضوع ذی حکمی باشد آیا آن حکم به وسیلۀ استصحاب اثبات می‌شود، یا اگر خود قطع هم موضوع حکمی باشد به وسیلۀ استصحاب حکمی که خود قطع در موضوعش اخذ شده آن هم اثبات می‌شود یا اثبات نمی‌شود؟ بحث این شکلی طرح کنیم، به این شکلی که آقای صدر مطرح کردند چیز نشود. ایشان یک سری ثمرات عملیه‌ای بر این بحث ذکر کرده، وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم.

در ادامه مرحوم آقای صدر دو مطلب را اشاره می‌فرمایند. می‌فرمایند که بحث از قیام استصحاب مقام قطع موضوعی دو تا پیش فرض در موردش هست. یک پیش فرض این است که ما باید امکان استفادۀ حکم قطع طریقی و قطع موضوعی از دلیل واحد را اثبات کرده باشیم، این امکان دارد؟ این یک. این بحثی است که ایشان می‌گوید ما در مباحث قطع به آن پرداختیم. در این بحث اوّل یک بحث امکان استفادۀ قطع موضوعی تمام الموضوع هست، یک بحث امکان استفادۀ قطع موضوعی جزء الموضوع. این اشکالات خاص قطع موضوعی جزء الموضوع هم دارد. مرحوم آخوند کفایه جزء الموضوع را اشکال می‌کند تمام الموضوع را اشکال نمی‌کند. بحث خیلی سختی هم اینجا کفایه دارد. علی ای تقدیر این بحثش این که حالا می‌شود از یک دلیل واحد هم قطع طریقی را استفاده، قیام استصحاب مقام القطع الطریقی و قیام استصحاب مقام قطع موضوعی را اثبات کرد وابسته به بحث کلی هست که اصلاً قیام حجة مقام القطع الموضوعی، حالا حجت چه به معنای اماره باشد. حالا اماره که در مورد قطع موضوعی فکر می‌کنم مطرح نباشد، باید حجت تعبیر بکنیم. حجتی ک به معنای غیر اماره است. حجتی اگر مقام قطع موضوعی و قطع طریقی با همدیگر بخواهد قائم بشود آن حجت مقام هر دو، و دلیلش هم دلیل واحد باشد باید امکان ثبوتی داشته باشد. که آن بحثش قبلاً گذشت. من اینجا این را ضمیمه می‌کنم که امکان ثبوتی باید داشته باشد و قرابت ثبوتی هم نداشته باشد. ممکن است امکان ثبوتی‌اش را ما قائل بشویم، ولی قرابت ثبوتی ممکن است بگوییم دارد و این قرابت ثبوتی باعث می‌شود که اطلاق از آن منصرف باشد.

شاگرد: اثباتی دیگر

استاد: نه، ولو اثباتی به یک معنا هست. ولی این اثباتی خاص نیست، اثباتی عام است. بحث ما یک بحث بحث اثباتی خاص، یعنی دلیل خاص استصحاب را می‌خواهیم در نظر بگیریم. یک موقع نه بحث کلی هست، اصلاً قطع موضوعی و قطع طریقی را هیچ دلیلی نمی‌تواند حجتی، لسانش هر چی می‌خواهد باشد.

شاگرد: تنصیص باشد.

استاد: تنصیص نه، به اطلاق دلیل نمی‌شود تمسک کرد. معنای دلیل واحد یعنی همین. تنصیص که دلیل واحد نیست، به معنای دلیل دو دلیل است. معنای تنصیص یعنی دلیل دو تا شد. دلیل واحد یعنی با اطلاقش بخواهیم مطلبی را اثبات کنیم.

شاگرد: عبارت ثبوتی

استاد: حالا توضیح می‌دهم. حاج آقا در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا ایشان قائل به این هستند استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است، ولی در استعمالات متعارف که بنابر معما گویی و پیچیده‌گویی نیست خلاف ظاهر است. یعنی عرف متعارف در مدل استعمالی‌شان به این نحو استعمال نمی‌کنند. بنابراین اصل اوّلی در مواردی که ما شک می‌کنیم که اینجا به چه معنا، این هست که نمی‌توانیم از یک دلیل استظهار کنیم اکثر از معنا را. این نکته را هم ضمیمه بکنم، مرحوم شیخ طوسی در تبیان از کلماتشان استفاده می‌شود استعمال در اکثر از معنا نه تنها جائز است، ظاهر دلیل هم همین است. هر جایی شک کردیم که استعمال در اکثر از معنا باید بکنیم یا نباید بکنیم ایشان ظاهرشان این است که می‌خواهد بگوید استعمال در اکثر از معنا باید کرد. ظاهرش هم این است که از باب استعمال در اکثر از معنا است نه از باب اینکه جامع‌گیری کنیم و معنا. خیلی جاها می‌گوید این معنا را گفتند، این معنا را گفتند، این معنا را گفتند دلیل نداریم یکی از اینها تعین داشته باشند هر سه معنا. این سه معنا، معناهایی است که جامع ندارند. جامع داشته باشند خب می‌گوییم مرادشان این است که باید جامع اراده شده باشد. ولی این مطلب در تبیان خیلی مکرر وارد شده. حالا البته آن بحث خارجی قضیه است. نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم که این بحث را هم باید بحث کرد. این بحث خیلی مهم است. این بحث از آن بحث ثبوتی محضش مهم‌تر هست. ما فعلاً وارد این بحث هم نمی‌شویم. این بحث خیلی مهم است در جای خودش در بحث بحوث قطع و امثال اینها آن را هم باید به آن پرداخته بشود. ما با این فرض که بتوانیم از دلیل واحد استفادۀ هم قطع موضوعی و هم قطع طریقی بکنیم و خلاف ظاهر هم به طور عام نباشد از خصوص دلیل استصحاب می‌خواهیم بحث کنیم. آیا در دلیل استصحاب قرینه‌ای وجود دارد که از آن استفاده شود که اختصاص به قطع طریقی دارد؟ و قطع موضوعی را شامل نمی‌شود؟ یا قرینه‌ای نداریم. این تحریر محل نزاع، این مطلب اوّل.

مطلب دوم ایشان می‌گوید که ما از متیقن، از یقین اراده کرده باشیم در احادیث استصحاب. احادیث استصحاب لا تنقض الیقین بالشک، یا لا ینقض الیقین بالشک دارد، خب یک بیان این هست که ما مراد از یقین متیقن باشد. ایشان می‌گوید که یقین و متیقن گرفتیم وجهی ندارد که اصلاً قطع موضوعی را ما بخواهیم مطرح کنیم. می‌گوییم واضح است. بعد یک تعبیر ایشان دارد و منه یظهر ان مثل الشیخ قدس سره و من ؟؟؟ فی اسناد النقض فی الحدیث الی المتیقن لا الیقین من السبع الیهم استفادة قیام استصحاب مقام القطع الموضوعی من ادلته. این تعبیر مرحوم آقای صدر. این تعبیر درست است که اگر کسی قائل به این بشود که مراد از یقین متیقن هست خیلی دشوار هست که این استفاده را بکنیم. ولی نسبت این مطلب به شیخ دقیق نیست. شیخ حالا من عبارت رسائل را بیاورم. شیخ یکی از احتمالات در روایت را این می‌داند، متعین نمی‌داند. شیخ در بحث قول خودش که آیا استصحاب فقط در شک در رافع جاری می‌شود یا نه در مواردی که شک در مقتضی هم استصحاب جاری می‌شود خب قائل به این هست که استصحاب تنها در شک در رافع هست و باید مقتضی احراز شده باشد، مقتضی بقاء باید احراز شده باشد، استدلالاتی می‌کند. با کلمۀ نقض، از کلمۀ نقض استفاده می‌شود که باید مقتضی موجود باشد. ایشان می‌گوید که ثم لا یتوهم الاحتیاج حینئذ الی تصرف فی الیقین بارادة المتیقن منه لان التصرف لازم علی کل حالٍ. ما بالأخره اینجا باید یک خلاف ظاهری بکنیم، یک تجوزی اینجا ما باید مرتکب بشویم.

«فإن‏ النقض‏ الاختياري‏ القابل لورود النهي عليه لا يتعلق بنفس اليقين على كل تقدير بل المراد نقض ما كان على يقين منه و هو الطهارة السابقة أو أحكام اليقين.»

«أو أحكام اليقين.» هم عطف می‌کند. بنابر این باید این بحث. نقل ایشان از کلام مرحوم شیخ دقیق نیست. البته اصل این بحثی که آیا استصحاب قطع طریقی را فقط شامل است یا قطع موضوعی را هم شامل می‌شود اتفاقاً همینجا مرحوم شیخ وارد بحث شده، دقیقاً بعد از این کلام حالا مراجعه نکردم به قبل از رسائل ولی اوّلین کسی که من دیدم این بحث را عنوان کرده و استدلال هم کرده، مرحوم شیخ قائل هست که استصحاب فقط با قطع طریقی است، قطع موضوعی را شامل نمی‌شود، این را می‌گوید. می‌گوید:

«و المراد بأحكام اليقين ليس أحكام نفس وصف اليقين إذ لو فرضنا حكما شرعيا محمولا على نفس صفة اليقين ارتفع بالشك قطعا كمن نذر فعلا في مدة اليقين بحياة زيد.

بل المراد أحكام المتيقن المثبتة له من جهة اليقين»

باز هم احکام یقین هم که می‌گوید می‌گوید احکام متیقن.

«و هذه الأحكام كنفس المتيقن أيضا لها استمرار شأني لا يرتفع إلا بالرافع فإن جواز الدخول في الصلاة بالطهارة أمر مستقر إلى أن يحدث ناقضها.»

بعد ادامه‌اش می‌گوید: «و كيف كان فالمراد إما نقض المتيقن و المراد بالنقض رفع اليد عن مقتضاه و إما نقض أحكام اليقين أي الثابتة للمتيقن من جهة اليقين به و المراد حينئذ رفع اليد عنها.»

حالا من از همینجا بحث را شروع می‌کنم، استدلالی که مرحوم شیخ مطرح کرده بحث را شروع می‌کنم. این استدلال مرحوم شیخ آن تقریب بدوی‌اش که هست، آن تقریب بدوی‌اش خیلی تقریب ناتمامی است. ایشان می‌گوید که ما چون این احکام برای نفس یقین هست با شک این احکام پیداست که برطرف می‌شود. این یک پاسخ روشن دارد، آن این است ما این که می‌گوییم احکام یقین یعنی احکام یقینی که لو لا ادلۀ استصحاب احکام یقین است. ادلۀ استصحاب می‌خواهد این را از احکام یقین بودن توسعه بدهد، احکام شک را هم قرار بدهد. به این تقریب که بخواهیم، کما این که در ادلۀ شکک فلیس بالشک همینجور است، گاهی اوقات بعضی شیءها هست ابتداءً احکام مثلاً شک بین ۳ و ۴ یک احکامی دارد، این احکام لولا دلیل حاکم بر همۀ اقسام شک می‌آید. ادلۀ شک می‌آید آن احکامی که لولا الدلیل الحاکم مطلق است، مضیّقش می‌کند. یا ادله‌ای که لولا احکام مضیّق است، مطلقش می‌کند. الطواف بالبیع صلاةٌ، شما می‌گویید این احکام، احکام صلاة است، به طواف چی کار دارد؟ بحث این است که لولا دلیل حاکم مربوط به صلاة است و اختصاص به صلاة دارد. شارع گفته اذا تیقنتَ فلان کار را انجام بده، شارع گفته که من کان علی یقینٍ القاضی یجب ان یحکم بعلمه. علم قاضی موضوع هست برای جواز قضاوت. ادلۀ امارات می‌آید می‌گوید که البینة علمٌ. می‌گوید توسعه می‌دهد، یعنی آن حکمی که به حسب ظاهر بدوی دلیل مربوط به یقین است و اختصاص به یقین داشت تعمیمش می‌دهیم، یک تصرف در ظهور دلیل هست دلیل حاکم، بحث این هست که بنابراین بحث را به این شکلی که ابتداءً کلام مرحوم شیخ ممکن است تصور بشود این خب خیلی.

به نظر می‌رسد شیخ مرادش این نیست، می‌تواند مرادش همان کلامی باشد که در کلام آقای صدر ذکر شده که اینجا نقض یقین به یقین است نه نقض یقین به شک. این تقریبی که در کلام آقای صدر وارد شده که حالا من این را می‌خوانم و جلسۀ بعد در موردش توضیح می‌دهیم. اینجا یک بحث‌هایی در کلام آقای حائری هست در کلام مفصلی هم هست، خیلی حاشیه‌اش شبیه حرف‌های من در آن هست. من حدس می‌زنم، چون ما درس آقای حائری مستشکل اصلی‌اش من بودم و خیلی وقت‌ها اشکال که می‌کردم، یادم نمی‌آید آقای حائری هیچ وقت اشکال من را قبول کرده باشد. همیشه اشکال من را جواب می‌داد، ولی خب طرح می‌کرد، فکر می‌کرد، اینجور نبود. خیلی از حواشی که در مباحث الاصول هست اشکالاتی بود که من طرح کردم ایشان در مقام پاسخگویی، فکر می‌کنم اینها لحن بعضی تعبیرات لحنی هست که به ذهن من خطور کرده بود در مقام پاسخ به اشکالات ما بوده. حالا این را ببینید در این بحث اینها سودمند است. علی ای تقدیر ایشان می‌گوید که لا تنقض الیقین بالشک در جایی هست که شما شک داشته باشید در این که احکام بار می‌شود یا بار نمی‌شود. ولی در جایی که شما یقین دارید آن احکام بار نمی‌شود، اینجا معنای لا تنقض الیقین، که لا تنقض الیقین بالشک را اجرا کنید. این تقریبی هست که در کلام آقای صدر وجود دارد، عبارت آقای هاشمی را من می‌خوانم، خود عبارت آقای هاشمی هم ابتداءً خیلی ضعیف است، ولی من فکر می‌کنم من کلام آقای حائری را نخواندم، من فکر می‌کنم که کلام آقای صدر هم چیز دیگری هست، یک مقداری هم این کلام را باید توضیح داد تا به این ضعفی نباشد، به این شل و ولی که به نظر می‌رسد نباشد، من حالا عبارتشان را می‌خوانم.

شاگرد:‌ تحلیل عبارت فشک فلیس بشیءٍ فقط در یک روایت آمده اذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشکک لیس بشک.

استاد: آن فلیس بشکٍّ

شاگرد: بشک اصلاً نداریم

استاد: نداریم. نه حالا مهم نیست، بحث این نیست که، می‌خواهیم بگوییم این تعبیرات، تعبیراتی هست که می‌تواند یک همچین مفادی را داشته باشد، لازم نیست این مثال عملی عینی شما پیدا کنید. آقای صدر اینجا کلام مرحوم آقا ضیاء را که آوردند اشکالاتی به کلام آقا ضیا کردند، ایشان می‌گوید که:

«و يرد عليه: أولا- المنهي عنه في أدلة الاستصحاب‏ انما هو نقض اليقين بالشك و هذا انما يصدق في حق الأثر الطريقي لليقين حيث يكون مشكوكا و اما الأثر الموضوعي فارتفاعه يقيني بالشك و ليس مشكوكا فهو من نقض اليقين باليقين»

این مطلبی که ایشان گفته این مصادره به مطلوب است به حسب ظاهر بدوی‌اش. آن این است که این که شما می‌گویید با شک اثر موضوعی حتماً مرتفع می‌شود این مبتنی بر این هست که ادلۀ استصحاب قطع موضوعی را نگیرد. مراد در رتبۀ سابق است. مراد این هست که باید این را، من توضیح می‌دهم. ایشان می‌خواهد بگوید که دلیل، موضوع دلیل باید لولا الحکم صادق باشد، نه با حکم صادق باشد. ما وقتی می‌گوییم که اکرم العالم این ناظر به کسی است که لولا اکرم العالم عالم باشد ولی آن چیزی که با این دلیل می‌خواهد عالم بشود آن را شامل نمی‌شود. بحث این است. حالا این را من فردا در موردش توضیح می‌دهم که آیا درست هست، تقریبی که ایشان می‌خواهد بگوید این است، در تقریب بعضی‌هایش که ما دیشب اشکال می‌کردیم که این مصادره به مطلوب است همینجور هم هست ظاهر دلیل کلام مصادره به مطلوبش واضح است. این تقریب ایشان این هست که ما مع قطع نظر از شیء باید شرط داشته باشیم. در حالی که مع قطع نظر از این دلیل در آن جا شک نداریم، در بحث یقین، یقین موضوعی یقین داریم ولی در قطع طریقی شک داریم. حالا این اصل تقریب هم خود تقریب را نیاز به یک مقداری توضیح دارد و هم این که آیا این تقریب درست هست یا درست نیست آن هم نیاز به بحث دارد که این را ان شاء الله شنبه من توضیح خواهم داد.

دوستان به کلمات محشیین رسائل مراجعه کنید به کلمات محشیین رسائل ببینید آن عبارتی که اینجا من رسائل عرض کردم که ظاهر بدوی‌اش خیلی واضح البطلان است آن را چی توضیح دادم، نهایتاً من فکر می‌کنم به همین بیانی که در مورد کلام آقای صدر ما به آن رسیدیم باید معنا کرد البته با این توضیحی که ما دادیم، آقای صدر هم همین را می‌خواهد بگوید، عبارت آقای هاشمی به نظرم بود. حالا من کلام آقای حائری را ندیدم، ممکن است در کلام آقای حائری این مطلب واضح‌تر روشن بشود که مطلب را روشن‌تر کرده باشد. این را ان شاء الله هم حواشی رسائل را ببینید، ببینید آیا تفسیر روشنی بر کلام مرحوم آقای شیخ کردند یا نکردند، یا تفسیر دیگری ممکن است کرده باشند که اگر تفسیر دیگر آن را مورد بحث قرار بدهیم. به هر حال یکی از جاهایی که این بحث باید مراجعه کرد همین بحث شیخ است، چون شیخ آنجا همین بحث را طرح می‌کند علی القاعده یک سری از محشیین رسائل این بحث را آنجا طرح کرده، چون این عنوان مستقل قبل از آقای صدر تقریباً ندارد، کسی که این عنوان را داده آقای صدر است، در کلمات آقایان دیگر نوعاً در لابلای مباحث دیگر حالا به تناسبات عنوان مستقل به آن داده نشده و خوب بود آن نحوه‌ای که آقای صدر عنوان داده این خیلی خوب است، مناسب است که این بحث عنوان داده بشود چون خودش واقعاً یک بحث قابل توجهی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان